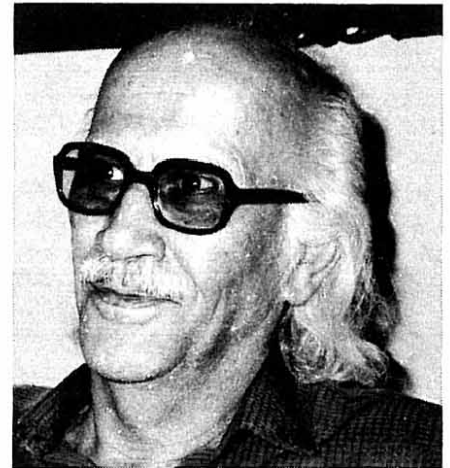


□ گفتگو با ایرج دوستدار: دوبله شوخ، جمله‌های اضافی

اگر باز هم بخواهم فیلمهای جان وین را دوبله کنم، همین طور دوبله می‌کنم

ایرج دوستدار، پیش از آنکه دوبلور شود، بازیگر تئاتر بود و بعد هم که به بازیگری سینما روی آورد، در صداگذاری آنها به جای خودش حرف می‌زد (ضمن اینکه او در دوبله اولین فیلمی که در ایران دوبله شد، نقش داشت). دوبله فیلمهای خارجی را که آغاز کرد، بازیگری - چه روی صحنه و چه جلوی دوربین - را کنار گذاشت. هم دوبلور بود و هم مدیر دوبلاژ. بسیاری فیلمهای خارجی را دوبله کرده و به جای عده‌ای از بازیگران حرف زده، اما نام و صدای او با جان وین عجین شده است. صدای شوخ او به جای جان وین، و جمله‌های اضافی او هنگامی که جان وین خارج از کادر یا پشت به دوربین بود، هر چند انبوه تماشاگران را به سالنهای سینما کشاند، اما همواره مورد انتقاد منتقدان و تماشاگران جدی قرار می‌گرفت. هر چه هست، دوبله فیلمهای جان وین توسط او، و حواشی و پیامدهایش، یکی از سرفصل‌های تاریخ دوبله ایران است. این گفتگو، در همین زمینه است.



■ آقای دوستدار، این قضیه جان وین چه بود؟ از کجا شروع شد؟ همه‌اش را تعریف کنید.

□ اواخر تابستان ۱۳۳۷ در حال تمرین نمایشی به کارگردانی مرحوم نصرت‌الله محشم برای تئاتر تهران بودم. دوستی داشتم به نام مارتین آبلان که صدابردار و از فعالان فنی استودیوهای دوبلاژ بود. روزی به سر تمرین آمد و مرا با خود به ساختمان سینما مولن‌روژ، دفتر برادران اخوان برد. مارتین دستگاههای صدای ساخت خودش را به آنها فروخته بود و اخوان‌ها هم می‌خواستند فیلمی را برای آزمایش این دستگاهها دوبله کنند. این فیلم را دوبله کردیم و تا مدتی با آنها تماسی نداشتیم. اخوان‌ها تصمیم گرفتند برای راه‌اندازی استودیوی دوبلاژ مولن‌روژها، به جای خرید دستگاههای داخلی، به آلمان سفارش خرید بدهند. همین کار را هم کردند و چند ماه بعد با من تماس گرفتند و احضار کردند. طبقات بالای سینما مولن‌روژ به عنوان استودیو در نظر گرفته شده بود و همان مارتین، کار نصب و راه‌اندازی دستگاهها را به عهده گرفت.

در آنجا فیلمی به من نشان دادند به نام افسانه گمشدگان (۱۹۵۷، هنری هاتاوی) با شرکت جان وین،

قرار گرفته و درست نیست که حالا من حرف بزنم. گفتند که فروش این فیلم اهمیتی برایشان ندارد، چون ارزانترین فیلم موجود در انبارشان است و فقط برای آزمایش دستگاههایی که خریده‌اند می‌خواهند آن را دوبله کنند. گفتند اگر می‌خواهی خودت حرف بزنی، اگر نمی‌خواهی بده به هر کس دیگری که مایلی. نگران فروش هم نباش.

شروع کردیم به دوبله. آقای حمید به جای روسانو براتسی، خانم مهین معاونزاده به جای سوفیالورن، نودری به جای کلانتر حرف می‌زد، برادرم کاوس هم بود و عده‌ای دیگر. برای انتخاب شیوه دوبله جان وین، طبعاً می‌بایست از خود فیلم الهام می‌گرفتم. جان وین نقش یک ولگرد مردم‌آزار و زندانی را داشت که قرار می‌شود با روسانو براتسی به جستجوی گنج بازممانده از پدر او برود. خب به جای چنین شخصیتی، باید چگونه حرف زد؟ نمی‌شود که به جای آنها مؤدبانه و به اصطلاح «لفظ قلم»، یا حتی عادی حرف زد.

روز دوم صدابرداری مشغول تمرین صحنه‌ای بودیم که جان وین وارد هتل می‌شود، دنباله برنارد [روسانو براتسی] می‌گردد و در حالی که در راهرو پیش می‌رود، او را صدا می‌زند. می‌گفتم: «آقا برنارد، کجایی ناکس؟!». دیدم صدای خنده می‌آید. برگشتم و دیدم در اتاق صدابرداری، برادران اخوان دارند از خنده به خود می‌پيچند. ناراحت شدم و فکر کردم دارند مرا مسخره می‌کنند. با نگرانی بیرون آمدم و موضوع را پرسیدم. مرتضی اخوان گفت: «همین جوری برو جلو. با همین تیپ». گفتم طبعاً در یک فیلم که نمی‌شود دو جور حرف زد. همین طور ادامه می‌دهم. قرار بود این فیلم برنامه افتتاحیه سینما برلین در خیابان استانبول باشد ولی موقع سینک صداها، دیدیم که صدا از تصویر عقب می‌ماند. فرصت زیادی نداشتیم و دست به دامن مرحوم محمود نودری شدیم که فیلمبردار و تکنیسین صدای کاروان فیلم بود. آن خداپایمزم هم هوشنگ ملکی را به ما معرفی کرد و به اتفاق فریدون تفتی، طی دو شبانه‌روز نوار صدا را تکه‌تکه کردند و با دقت و مشقت، هر تکه را سرجایش گذاشتند، کم و زیاد کردند، بعضی جمله‌ها موقع قیچی زدن از بین رفت که دوباره ضبط کردیم و خلاصه فیلم برای نمایش افتتاحیه آماده شد، اما این همه زحمت و شنیدن مکرر صداها و جمله‌ها و برگرداندن آنها و تکرارشان، حالتی در من به وجود آورده بود که حالم از شنیدن اسم افسانه گمشدگان دگرگون می‌شد.

روز افتتاح، عده‌ای از دست‌اندرکاران سینما و مطبوعات و دیگران دعوت شده بودند، من هم به اتفاق دوست و همکارم مرحوم هوشنگ خسروی به سینما رفتم. فیلم داشت شروع می‌شد و ما رفتیم در ردیف جلو نشستیم. هر چه فیلم جلوتر می‌رفت، می‌دیدم که صدای خنده در سالن قطع نمی‌شود. فکر می‌کردم که حاضران، این فیلم - و طبعاً کار مرا - به مسخره گرفته‌اند. بین دو نیمه فیلم قرار بود نمایش قطع شود تا از دعوت‌شدگان پذیرایی کنند. به دوستم گفتم «موقع آت‌تاکت صبر نکن، راه پله‌ها را بگیر و بروم بیرون.» و در واقع از سالن فرار کردیم و من به خانه رفتم. فردا که به استودیو مولن‌روژ رفتم، سرایدار ساختمان گفت که مرتضی اخوان، کارت دارد. به دفترش رفتم و سلام کردم. اخوان از جایش پرید، در دل گفتم: «یا علی! الان می‌آید که بزند بیخ گوشم». پرسید: دیروز از سینما کجا رفتی؟ گفتم خسته بودم رفتم منزل. گفت: «دیروز